

نمایشنامه « دستمال معطر مرطوب »

نویسنده: محمود ناظری

اشخاص نمایش :

مرد اول - مجرد

مرد دوم - پدر

صحنه :

نیمکتی در فضای یک پارک محله ای ، نزدیک دیواره و نرده ها ، منتهی الیه سمت پایین و گوشه نور که بیاید یا پرده که باز شود ، مرد اول روی نیمکت پارک نشسته و ظاهر ن روزنامه می خواند، مرد دوم جلوی صحنه رو به بیرون و با صدای بلند دارد حرف می زند...

مرد دوم - پدر - : از پارک بیرون نمی ری ، باشه؟ بیرون نمی ری ؛ از پارک. پس ، چی؟ چی ، شد؟ بلند بگو نشنیدم. چی؟... نمی ری ؛ از پارک . چیزی خواستی ،چی؟ می یای از خودم ، می گیری . میای ، به من، می گی... با توام!...رفت!... / بعد می آید روی نیمکت می نشیند . مرد اول برایش جا باز می کند / ببخشید. ممنون. اینجا چون

مرد اول - مجرد: ایرادی نداره تازه اگه من مزاحم

پدر: نه تنها اومدیم

مجرد: بله پس مجردی واسه خودتون اومدین حال کنین! آب؟

پدر: نه حال که اهلش راستش

مجرد: شوخی بود؛ اشکالی داره ؟ معلومه ازتون که وگرنه اهلش... آب؟

پدر: نه ممنون. آره ..

مجرد: چی؟ آب؟!

پدر: نه ، کلن! همینجوری ؛ قبول نداری؟

مجرد: چی رو؟

پدر: ... ولی خب آره اینجا اگه ، یعنی که اومدم چون دوره ، هم ، دیدش...

مجرد: از؟ به...

پدر: پارک کودک خب ؛ یعنی قسمت بازی چون اسم پارک کودک که واسه ش...واقعن ها! قبول ندارین؟

مجرد : یعنی پس نگرانی پدرانه .

پدر: چی؟ آها! هم دور هم دید! بله دیگه. بچه ن. قبول ندارین؟

مجرد: بله. ولی کار خودشونو می کنن. آب؟

پدر: نه! باید مواظب بود. چی؟

مجرد: بچه ها. هیچی...

پدر: قبول ندارین؟

مجرد: چی رو؟

/ مرد دوم دوباره مترصد بچه نیم خیز می شود ... /

اونور... نخوره بهت... الاکلنگو... پیا... تاب! تاب! با اون پاهای درازش! مردکه ی گنده نشسته رو تاب. پدر: پارک

کودکه مثلا.. مجردا رو نباید راه بدن تو پارک ... قبول ندارین؟

مجرد: ببخشید؟

پدر: هیچ مراقبتی نیست. هیچ اصولی در نظر گرفته نشده. فقط دلشون خوشه پارک محله ساخته ن. یه مشت

ریگ پهن کردن کف زمین، هر کدومش یکی اینقدرا بخوره تو پیشونی گاو پخش زمین می شه، چه برسه

به بچه ها که در حال رشدن و استخواناشون استحکام پیدا نکرده هنوز...

مجرد: بله! آب؟

پدر: قبول ندارین؟ نه! بعدش چهار تا میله و آهن کوفتن تو زمین که هیچ اعتباری بهشون نیست اسمشو

گذاشتن تاب و سرسره و الاکلنگ... بی فاصله ی منطقی و حساب شده از همدیگه. به نظرم یارو که اینارو

آورده کاشته اینجا تو عمرش یه بارم سرسره سوار نشده یا دست بچه هاشو نگرفته ببره پارک.... قبول ندارین؟

مجرد: نمی دونم. / سکوت کوتاه و بعد / نمی دونم، شاید ازدواج نکرده باشه.

پدر: ها؟

مجرد: طرف.

پدر: کدومشون؟

مجرد: مگه داشتیم از چند نفر حرف می زدیم که ...

پدر: حداقل از دو نفر!

مجرد: دونفر؟ حداقل؟!

پدر: قبول ندارین؟ یکیش همین جعلق پا دراز که

مجرد: ای بابا شما هنوز تو نخشی؟

پدر: یاد بچگیش افتاده یا خیال کرده هنوز بچه س

مجرد: خب اونموقعها از این پارکای محله ای نبوده حالا فرضن یکی هم بخواد حسرت به دل نمونه اشکالی

داره؟

پدر: اشکال که... یعنی شمام... نه شما که دارین روزنامه.... ولی چرا فرضن؟ یعنی ممکنه دلیل دیگه ای ... مجرد: نمی دونم ، ولی گفتم فرضن منظورم به دلیلش نبود؛ خودشو گفتم فرضن؛ یعنی که چون بزرگ نیست ، آقا نیست، یعنی مرد، همونی که شما گفتی ، مردیکه ی گنده ، گنده نیست! که حالا بخواد مجرد باشه یا نباشه که بخوان راهش بدن یا ندن!

پدر: پس چیه اگه مرد نیست گنده نیست از اینجام که معلومه قدش دو برابر ... مجرد: معلوم بود، الان که دیگه نیستش ، رفته، که بخواین بگین معلومه قدش...

پدر: حرفمون این که نبود که بود یا نیست که هست یا رفت مجرد: حالا هرچی اصلن! اگه قرار به اینه که حرفمون چی بود ، این که نبود ؛ اون بود که شما پرسیدی من کیو می گم وقتی گفتم طرف شاید مجرده ازدواج نکرده گفتم مگه حرف از چند نفره که گفتی دونفر حداقل! پدر: این که درست ، حالا چرا عصبانی؟، بهش می رسیم ، ولی خب این که مجرد: عصبانی نیستم... ولی خب چی؟ این که!

پدر: قدش دیگه!

مجرد: این که ملاک نیست. مگه هرکی قدش دراز بود گنده می شه ، گنده که یعنی مرد ، که مجرد و متاهل داشته باشه ، یا گیرم که اصلن مرد، همون گنده ، مگه اگه رفت تاب بازی کرد یعنی مجرده پس چون رفته تو قسمت بچه ها که فکر کردی منظورم شاید با اونم باشه که تا گفتم شاید ازدواج نکرده پرسیدی کدومشون؟ پدر: آقا چرا شما زود بهتون برمی خوره؟ منکه منظوری... قبول نداری؟

مجرد: بی خیال!..... / سر می کند توی روزنامه /

پدر: باشه....

مجرد: آب می خوری؟ بفرما!

پدر: نه ممنون شما خودت

مجرد: نه من تشنه م نیستم...

پدر: نه... فعلا...

مجرد: باشه... / و بعد / من همون آقارو می گفتم که می گین اینارو آورده کاشته یه بارم بچه هاشو نبرده پارک.

پدر: ها؟!

مجرد: هیچی می گم شاید زن نداره اصلن... یا طلاق داده... یا داره ولی بچه دار نشدن... یا پدر: نه آقای عزیز نه جانم این حرفا نیست . موضوع بی توجهی یه . سهل انگاری یه. لازم نیست که آدم زن و بچه داشته باشه تا به این نکات توجه کنه. محاسبه ش کار خیلی ساده ای یه. اجازه بدین... فرض کنین این

سرسره س... / معطوف می شود به قسمت بازیها جلو می رود چشم می گرداند تا بالاخره بچه اش را با چشم و دست شکار می کند / آهان اوناهاش... قبول ندارین؟

مجرد: / سر از روزنامه بر می دارد/ بله؟

پدر: این یه سرسره س. فرضی. در نظر بگیرین .. بسته به طولش و ارتفاع و وزن تقریبی بچه ها توی این سن و سال و شتابی که می گیرن، تا یکی دو متر بعد از لبه ی انتهایی سرسره ، که می تونه نقطه ی فرود مد نظر قرار بگیره ، و بعدش برای کنترل و حفظ تعادل ، وقتی پا می شن، یا حالت نیم خیز دارن، لااقل یکی دو گام برمی دارن، که می شه حداقل یک متر... این شد سه متر. و بعد چرخشی که به خودشون می گیرن تا این مسیر رو دور بزنن و دوباره برگردن سر پله ها... نیم متر هم که برای این قوس درنظر بگیریم، یعنی اینکه استاندارد تقریبی خالی بودن فضای جلوی هر سرسره ، توی این پارک ، سه و نیم متره... اما چنده؟

مجرد: ها؟

پدر: به نظرتون چنده؟

مجرد: سه و نیم متر؟

پدر: چند؟

مجرد: اشکالی داره؟

پدر: دو متر. قبول ندارین؟ اندازه گرفتم. محاسباتم دقیقه. همه ش. و فاجعه بارترین قسمت ماجرا می دونین کجاست؟

مجرد: ...ریگ!

پدر: بدتر.

مجرد: ...سرعت گیر!

پدر: از اون هم بدتر، اما آفرین! چاله ی سرعت گیر جلوی سرسره، در نقطه ای که ، باید، تعبیه نشده. اما از اون هم بدتر...

مجرد: آب؟

پدر: چی؟! چه آبی؟

مجرد: آب! آب دیگه! دارم تعارف می کنم

پدر: نه آخه الان چه وقتشه آب ...

مجرد: باشه !

پدر: انگار حواست اصلن به

مجرد: نه چرا هست حواسم ... خب حفاظ!

پدر: چه حفاظی؟ حفاظ برای چی؟

مجرد: برای حفاظت دیگه...از بچه ها

پدر: حفاظ...خب...اگه منظورت اون میله های موازی در دو طرف و طول سرسره س

مجرد: آره آره همونا! / دوباره سر می کند توی روزنامه/

پدر: اشکالی داره؟

مجرد: ها؟! چه ربطی داشت؟

پدر: چی چه ربطی داشت؟

مجرد: خوبه من تکیه کلامتو مسخره کنم؟ قبول نداری! قبول ندارین!

پدر: دیدی می گم حواست نیست، یا دلخوری هنوز؟ منظورم اشکال حفاظ بود که گفتی، ایرادش؛ اون میله ها!

مجرد: آها! خب.. شاید...چیزن...کوتاهن! چیز! فاصله شون ... با ... آره تنگن برای جا دست یعنی با کف سرسره

پدر: اتفاقن گشادن!... پای بچه ها گیر می کنه لاشون یا حتی تنه شون.

مجرد: عجب! توجه نکرده بودم تا حالا.

پدر: توجه کنین!

مجرد: باشه توجه می کنم

پدر: نه می گم یعنی توجه کنین ولی از اون هم بدتره؛ نکته ی فاجعه بارو منظورمه.

مجرد: ببخشید آقا .. من به این نکاتی که می فرمایین توجهی نداشتم تا حالا...

پدر: ولی مهمن . قبول ندارین؟

مجرد: آره قبول دارم آره . آب نمی خوری؟!

پدر: نه چرا اینقدر آب تعارف

مجرد: خب گرمه شمام چون زیاد

پدر: میکنی؟ خب اگه خودت تشنه ته... / مکث / من زیاد؟..حرف؟

مجرد: نه ... خب.. یعنی...من... من زن و بچه ندارم!

پدر: چی؟!

مجرد: بیشتر روزنامه می خوونم. اشکالی داره؟ توی پارک.

پدر: خب...نه...چرا اشکال...

مجرد: از نظر شما. آخه گفتین مجردا رو نباید راه بدن...

پدر: ای بابا هنوز تو نخ اون صحبتی؟! شرمنده خب سوء تفاهم شد. منظورم قسمت بچه ها بود. تاب بازی.

سرسره... ناراحت شدین؟ قبول ندارین؟

مجرد: نه...

پدر: خب اون وسايل بازى بچه گانه س چرا قبول..

مجرد: نه، ناراحت نشدم . نه م به اين بود.

پدر: آها . درسته / سكوت در مى گيرد. /

مجرد: آب؟

پدر: ممنون نه!

مجرد:....خب مى خواين بگين؟بگين!

پدر: چى بگم؟

مجرد: اونى كه از همه بدتره.فاجعه.

پدر: الاكلنگ. درست روبروى سرسره.در فاصله ي دو م ترى. با اون نشيمن آهنى كه يه نفر هم روش نشسته

، و مى ياد پايين. يا مى ره بالا. مى تونه بخوره تو سر غضروفى يه بچه ، وقتى مى ياد پايين. يا بخوره زير

چونه و صورتش ، وقتى مى ره بالا. تصورش دردناكه...قبول ندارين؟...

/ سر مى گردانند طرف هم و همينطور مى مانند/

مجرد: آب؟ خيلى نگرانين.

پدر: نه! پدر بودن ، يعنى نگرانى. اونهم تو اين دوره زمونه. قبو

مجرد: قبول دارم!

پدر: ل ندارين؟ پس دارين !

مجرد: خب منم يه چيزايى حاليمه . روزنامه مى خوونم ، اينجا دارم زندگى مى كنم، پارک مى يام...

پدر: درسته .ولى؛

مجرد: زن و بچه ندارم.

پدر: قبول ندارين؟

مجرد: خب چرا، چرا خب... حالا كه اينجوريه...چرا نمى رين جلوتر... بيخشيد ها، نمى رين تو قسمت بازى

، پيش پستون ، نزديكش باشين ، پيائيش...

پدر: مى دونستم مى دونستم آخرش اينو مى پرسين منتظر بودم كى ، بالاخره..

مجرد: اشكالى داره؟

پدر: فقط موضوع يه جورايى پدر و پسرى يه يا پسر و پدرى! يعنى فقط خودمون دو تا.

مجرد: باشه. فقط پرسيدم.

پدر: نه نه به شما مى تونم بگم. منظورم از فقط خودمون دوتا ، يعنى بين خودم و خودش؛مامانش ، نه!چون..

خب مى دونى كه... يعنى به هرحال سروكار داشتى باهاشون؛ زنا..حساسن. زيادى هم حساسن.

مجرد: حتی بیشتر از... شما؟

پدر: بله چه جورم! گاهی ممکنه بروی خودشون نیارن ، ولی واقعن هستن. حساسن. اینه که قرار گذاشتیم بین خودمون بمونه که این دفعه رو ، یا بعضی وقتا ، بذارم که... تنهایی... یعنی فقط دورادور مواظبش باشم... البته این قضیه خوبی هایی هم داره... مثلاً کمک می کنه بچه رو پای خودش بار بیاد... یه جور حس مستقل بودن بهش دست بده... بخصوص برای پسرها لازمه... ولی خب! تو این نمونه... باید دید ارزششو داره؟ به چه قیمتی قراره این حس استقلال...

مجرد: مثلاً الاکلنگ؟

پدر: چی؟

مجرد: نشیمن الاکلنگ. کله ی غضروفی بچه ها.

پدر: ها؟

مجرد: چونه ی ظریف ، استخوانای در حال رشد...

پدر: ارزششو نداره... نداره... واقعن... / نگران سمت بازیها / نمی ارزه... به قیمتش.... بچه ها اصلن نمی تونن این چیزارو بفهمن... نمی بینمش!... تو این سن و سال... چرا باید بهش قول داد بعد پاش موند... قبول ندارین؟... دیدمش. اونجاس.

مجرد: کجا؟

پدر: رو الاکلنگ! اوووف! رو!

مجرد: رو!

پدر: بله. رو!

مجرد: پس آب؟

پدر: نه دیگه. الان دیگه نه!

مجرد: پس یعنی اونموقع؟...

پدر: ها؟

مجرد: ببخشید ، نگرانتون کرده بودم...

پدر: ولی خب، وقتی قولی به بچه ها داده می شه، بخصوص تو این سن و سال..اون می گه!...همه چی یادشون می مونه...می فهمن... اونام دنیای خودشونو دارن...زنم!...قبول ندارین؟

مجرد: نمی خوام دخالت کرده باشم!

پدر: نه نه اصلن. پرسین.

مجرد: پرسم؟! چی باید....

پدر: که چرا،....پسره از پدرش..اینو می خواد. مطمئنم اینو دلتون می خواست پرسین.

مجرد: خب نه...باشه . آره . اگه خودتون می خواین بگین.

پدر: خجالت می کشه. پیش بقیه. جلوی دوستاش.

مجرد: آهان....

پدر: ها؟

مجرد: خب...یعنی..

پدر: ولی...

مجرد: می دونستم...یا شاید ...حدس....

پدر: فقط پنج سالشه.

مجرد: اشکالی داره؟

پدر: قبول ندارین؟

مجرد: من، چرا، نمی دونم....فقط...کمی... بیخشید، گیج شدم! اینو ، می خواستم بگم ؛ اونموقع!

پدر: بعدش؟

مجرد: هیچی.

پدر: از توش سوالی در نمی اومد؟

مجرد: آهان. خب ... چرا!...شاید...ولی نه اون سوال..

پدر: باشه ، بگید.

مجرد: چیز خاصی...نیست. شایدم جوابشو گرفته باشم.از یه طرف نگرانین براش اتفاقی نیفته ، همه ی جوانب

رو در نظر می گیرین کوچکترین جزئیات رو در می یارین حساب می کنین... از یه طرف...بهش قول می دین

بذارین تنها باشه واسه خودش مرد بشه رو پای خودش بایسته یاد بگیره..بعد موضوع پیچیده می شه ، بچه

اینو نمی فهمه که به خاطر چیه می گه خجالت می کشه...خب... همینا بود...می خواستم

بگم...بگم...سخته...همین...!

پدر: باشه. نگین. ناراحت نمی شم.

مجرد: منکه گفتم!

پدر: نه. چیزی که می خواستین بگین اینا نبود. جون خیلی هاش مال بعدش بود که من گفتم قبلش که هنوز

اینارو نگفته بودم مثلاً قضیه ی حس استقلال و اینا...

مجرد: من فقط...می خواستم بگم...

پدر: قبول ندارین؟

مجرد: پدر بودن سخته.

پدر: شما پدر نیستی.

مجرد: باشه.

پدر: یه پدرو نمی تونی بفهمی.

مجرد: شما منو نمی شناسی.

پدر: ها؟...

مجرد:

پدر: خب چرا... باید بشناسم؟ مگه...

مجرد: نه. منم پدر داشتم بهر حال. اینو ، می گم!

پدر: باشه!

مجرد: قبول ندارین؟!!

پدر: ...هه لابد منم باید بگم اشکالی داره؟!!

مجرد: خب مگه چی یه... چی می شه اگه یه کم....دوستانه...

پدر: مسخره می کنی؟ به مسخره گرفتی؟!!

مجرد: چی؟!!

پدر: کل قضیه رو.

مجرد: نه...

پدر: بالکل!

مجرد: من...

پدر: مسخره نیست. اصلن. مسخره نیست.

مجرد: قبول دارم. ببخشید گفتم قبول ندارین! قصدم مسخره کردن نبود. شوخی بود. کوچولو. برای اینکه دیدم

اوقاتون تلخ شده و...

پدر: باشه. حق با شماست. شاید این منم که زیادی ...حساسم.

مجرد: نه. اتفاقن!

پدر:؟

مجرد: هستین. حساس. ولی زیادی نیست. حق دارین. می خواستم ، اینو بگم. اونموقع.

پدر: الاکلنگ؟ ریگها؟ فاصله های رعایت نشده؟

مجرد: دقیقا. و... فقط نه اینها...

پدر: فقط نه اینها؟

مجرد: بله.

پدر: واقعن؟

مجرد: همینطوره.

پدر: یعنی چیزهای دیگه ای هم.... هست؟

مجرد: نمی خوام نگرانتون...

پدر: ولی هستم.

مجرد: یا نگرانتر.

پدر: نه؟!

مجرد: اینجاس!

پدر: کجا؟

مجرد: اینجا. این تو.

پدر: اونجا؟ روزنامه؟

مجرد: مطالبی داره که...

پدر: یعنی مطالبش؟ خب این که نمی تونه دغدغه ی من.. برای پسر... تو این سن و سال...

مجرد: راجع به چیزایی که نوشته. که وجود دارن. دور و برمون. خطرات. هشدارها. ناامنی.

پدر: خب چی هست؟ مهمن؟... باید باشن.. لابد... من غافلم آخ! از دست من! خیلی وقته روزنامه نخوونده م.

و قتشو پیدا نمی کنم یعنی. بخاطر بچه، کار، ... چی هست؟ می خونین؟

مجرد: اجازه بدین...

پدر: فکر نمی کردم گفته بشه. اطلاع رسانی. بیشتر... خب لاپوشانی بود... تا جایی که یادمه... اونوقت... مجرد که

بودم... بخونین بخونین... لطفا! چی هست چی نوشته... بگین..

مجرد: مثلاً... خب این یکی... ماده ی مخدر جدید؛ دستمال معطر مرطوب!

پدر: چی؟!

مجرد: یا مرطوب معطر! دستمال.

پدر: خب یعنی چی؟ این چی هست؟

مجرد: تابستونه. از گرما کلافه شدین. دارین عرق می ریزین. الان مثلاً؛ توی همین پارک. یه فروشنده ی دوره

گرد رد می شه و می گه دستمال دارم دستمال مرطوب و معطر... خنک کننده... خوش بو کننده... دستمال معطر

مرطوب... بعد شما یه دونه شو می خری... از بسته در می یاری... باز می کنی... سرتو می دی عقب و اینجوری

پهنش می کنی رو صورتت...

پدر: اینه؟ این دستمال...

مجرد: آخیش! چه خنکی لطیف و مطبوعی... و رطوبت دستمال آروم آروم توی پوست نفوذ می کنه... همراه

با ماده ی مخدری که جذب سلولهای پوست می شه...

پدر: برش دارین خب پس...این...

مجرد: و در خون هم جریان پیدا می کنه...

/ پدر سعی می کند دستمال را به نحوی بی تماس انگشتانش از صورت او کنار بزند... با آستین پیراهنش که نا سر انگشتش پایین می کشد، یا با فوت کردن و... او خودش دستمال را کنار می زند مچاله می کند و توی جیبش می تپاند/

و بعد، بچه تون هم می گه منم از اینا می خوام.

پدر: نمی خرم . نه.

مجرد: یا لا منم می خوام!

پدر: گفتم نه!

مجرد: می خواد.

پدر: بیخود!...ها؟

مجرد: نمی فهمه .

پدر: کی؟

مجرد: پسر تون. بچه.

پدر: پسر م. / به بخش بازیها میخ می شود/ پسر م...

مجرد: نه.. کلا!

پدر: نمی بینمش.

مجرد: چی؟

پدر: نمی تونم بینمش.

مجرد: اشکالی داره؟

پدر: نیستش. قبول ندارین؟

مجرد: چون نمی بینیش؟ نه! نه اینو قبول ندارم.

پدر: پیدااش نمی کنم...

مجرد: قاطی بچه هاس . پارک شلوغه .

پدر: واقعن؟ قاطی بچه ها برای چی؟

مجرد: خب همه شون بچه ن. بجز.. اون...

پدر: کو؟ اون؟

مجرد: همون که گفتین پاهاش درازه ...

پدر: دوباره برگشته یعنی؟ شیرین عقلیه ها!

مجرد: شیرین عقل؟!

پدر: نیست؟ وقتی گنده باشه اما مرد نباشه...

مجرد: فقط درازه. چهارده سالشه فقط.

پدر: واقعن؟ از کجا... می شناسیش یا... بین من قصد...اگه آشناتونه...

مجرد: نه، دوتا چهارراه بالاتر می پلکه...تلکه می کنه... یه چیزایی هم می فروشه

پدر: چیکار می کنه؟!

مجرد: معامله ، دلالی؛ هرچی گیر آورده باشه

پدر: تلکه رو می گم

مجرد: یه جور زورگیریه دیگه! از بچه ها

پدر: بچه ها؟

مجرد: این بچه ها که نه. نه همه شون. یعنی امثال بچه های شما، کاریشون نداره. بچه های دیگه؛ آدامس

فروشا ، گل فروشا، واکسی ها، شیشه شورا....

پدر: ولی من دنبال اون نمی گردم...

مجرد: خب اونو که بحساب نیاریم همون می شه که گفتم خب! قاطی بچه هاس...

پدر: کی؟ کی قاطی بچه هاس؟ شما کی یو می گی؟

مجرد: پسر تون دیگه.

پدر: من دنبال اون دستفروشه م!

مجرد: کی؟!

پدر: همون دوره گرده...

مجرد: فقط بستنی آلاسکا داره.

پدر: جدی؟

مجرد: اونجاس. پشت فواره.

پدر: کو...منکه...

مجرد: خیال کردم دنبال پسر ت می گردی.

پدر: نه...اون که... مگه ندیدینش؟..آهان، پس!

مجرد: من. چرا. ولی فقط یه نگاه گذرا.

پدر: کی؟...دیدمش!

مجرد: وقتی می اومدین اینجا بشینین و فرستادینش قسمت بازی..

پدر: من الانو داشتم می گفتم.

مجرد: الانم که گفتین دیدمش!

پدر: اون پسره بستنی فروشه رو گفتم . پشت فواره.

مجرد: پس پسرتون...

پدر: مگه مواظبش نبودى؟

مجرد: من؟!

پدر: خب وقتی داشتیم دنبالشون می گشتیم دیگه!

مجرد: ولی همچین قرارى...

پدر: هر قرارى لازم نیست گفته بشه که!گمش کردى يعنى؟

مجرد: اصلن دنبالش نگشتم آخه!

پدر: گفتى قاطى بچه هاس که!

مجرد: خب لابد دیگه!

پدر: اى بابا... / نگران پا مى شود جلوتر مى رود/

مجرد: يه تى شرت قرمز تنش بود.

پدر: آره.

مجرد: با يه کلاه لبه دار. سبز؟...سفید؟

پدر: زرد. که از دور داد بزنه!

مجرد: با چى؟

پدر: يعنى چى با چى؟ با بلندگو! خب زرده ، از دور داد مى زنه ، يعنى تو چشم مى زنه!

مجرد: نه، منظورم اينه که با چى پوشيده بود؛ شلوارش.چى بود؟

پدر: يه شلوارک نيمه ي جين.

مجرد: رنگش؟

پدر: آبی . يخمکى!

مجرد: يخمکى؟

پدر: به نظر منم من درآورديه! يخمکى! مامانش مى گه.

مجرد: يالاخره چه رنگى؟

پدر: آبی...آسمونى...لاجوردى...نيلی... برفکى... برفکى توصيف بهترى يه! قبول ندارين؟

مجرد: چى بگم...منکه ندیدمش...

پدر: کمک کنين...کمک کن...کمک....

مجرد: دارم نگاه مى کنم...

پدر: کفشاش هم سفید بود... یعنی هست. هست! چرا می گم بود؟ هست!

مجرد: آب؟

پدر: چه وقت آبه آخه الان..

مجرد: پس زرد و قرمز و آبی برفکی - یخمکی و سفید... همچنین موجود... رنگارنگی... توی پارک...

پدر: پسرم... پسرم....

مجرد: دیدمش!

پدر: کو؟ کو؟ راست می گی؟ کو؟

مجرد: اوناهاش. اوناها...

پدر: کجاس؟ کجاس؟... کو؟ بگو...

مجرد: دم گاری.

پدر: گاری؟ گاری چیه؟ ندیده م. نبود. تو بازی ها...

مجرد: نه بازی که نیست... چرخ... گاری دستفروشی... مال اون پیرمرده...

پدر: وای نه!

مجرد: هله هوله... اشکالی داره؟

پدر: دستمال معطر مرطوب!... قبول ندارین؟... نخر... نخری... برو اونور... آقا من برم...

مجرد: رفت!

پدر: خوشحال شدم... بازم بینمتون...

مجرد: تموم شد!

پدر: ها؟

مجرد: برگشت؛ پسرت.

پدر: ...آره... آره انگار...

مجرد: رفت سمت بارفیکس...

پدر: چیزی تو دستش...

مجرد: نیست.

پدر: از اینجا که... معلوم... نیست...

مجرد: پریده میله ها رو گرفته... پس؟ چیزی، توی دستش،... چیزی نخریده... چون اگه خریده بود، توی

دستش بود... دیگه چی؟ نمی تونست اون میله ها رو بگیره... قبول...

پدر: اگه گذاشته باشه تو جیبش...

مجرد: هله هوله رو که...

پدر: تپونده باشه...

مجرد: فالوده؟ آب زرشک؟!

پدر: دستمال معطر مرطوب رو!

مجرد: آقا بس کن! / می رود می نشیند /

پدر: قبول ندارین؟

مجرد: اون بابا از این چیزا نمی فروشه . نداره.

پدر: ... شما از کجا ... می دونی؟ ... مگه ازش... چیزی می خری؟ یا... رفتی از نزدیک... شما که بچه نداری

که نگران... آخ! خاک تو سر من! پس من خودم چرا متوجهش نشده بودم تا حالا؟!

مجرد: بعنوان یه پدر!

پدر: بله!

مجرد: نگران!

پدر: خب بله!

مجرد: چون اولین باریه که اومده اینجا.

پدر: می دونی؟

مجرد: مطمئن.

پدر: از کجا؟

مجرد: چی؟

پدر: اینجا زیاد می یای؟ واسه روزنامه خوندن!

مجرد: اشکالی داره؟

پدر: بله. داره!

مجرد: باز که کج خلقی...

پدر: من همه ی عصرا رو اینجا. یا بهتر بگم ، اکثرن. شما رو ندیدم تا حالا. اگه اونقدری اومدی اینجا که

بتونی بفهمی این یارو دستفروشه با گاریش اولین باره که می یاد دم این پارک، پس باید زیاد اومده باشی.

مجرد: من نگفتم زیاد می یام. شاید چند باری.

پدر: ولی یه نکته ی مهم دیگه ای هم هست. روزنامه خوندن. شما که سرت تو روزنامه س ، تو روزنامه

بوده، روزنامه می خوندی... مطالبشو... خطرات... هشدارها... ناامنی... پس ، نباید، خیلی ، یا آنچنان، حواست به

دور و بر... قبول نداری؟

مجرد: خب که چی؟ نه... می شده گاهی مثلا... یه نگاه بندازم... یا همین امروز... اصلن شد روزنامه مو بخونم

؟ تونستم؟ یا با شما حرف می زدم ، البته اولش شما با من ، این ولی مهم نیست... یا دنبال بچه تون گشتیم...

دنبال اون آلاسکا فروشه ... چقدرم حرفایی زدین که ... هرکسی جای من بود ... نمی گم بی معنی بودن ... یا مسخره ... خب نه ... ولی ممکن بود جدی نگیرن ... گوش ندن ... توجه نکنن ... ولی ... ولی من ... من ... حالا ... خب حقمه ... تقصیر خودمه ... تقصیر منه ... باشه باشه ... پدر محترم ... پدر نگران ... پدر و پسر گرامی ... شما مشغول باشین ... من می خوام اگه اجازه بدین، یعنی نیازی به اجازه نیست، روزنامه مو بخوونم ... تموم کنم ... / سر کرده است توی روزنامه اش و بعد یک آن یکور روزنامه را خم می کند و می گوید / اشکالی داره؟ پدر: من ... خب ... متاسف ... واقعن ... شاید ... مقداری ... ببخشین ... نمی خواستم اینجوری ... قبول دارم ... بی انصافی ... آره شد قبول دارم ...

مجرد: باشه.

پدر: دلخور نیستی؟

مجرد: نیستم.

پدر: ولی ... انگار هستی. قبول نداری؟

مجرد: نه آقا دیگه دلخور نیستم دارم روزنامه می خوونم و اگه یه نیمکت خالی ام پیدا می شد ول نمی کردم

پدر: نه آقا این چه حرفی

مجرد: برم همینجا کنار

پدر: یه! شما از قبل اینجا بودین

مجرد: شما می نشستم

پدر: و اگه قرار باشه کسی ... اوه ممنون!

مجرد: و هم محض اطلاعاتون و هم راحت شدن خیالتون، بذارین بهتون بگم که اون قضیه تکذیب شده.

پدر: ها؟

مجرد: مواد مخدر توی دستمال معطر مرطوب.

پدر: جدی؟

مجرد: بله.

پدر: .. ولی .. امکانش که وجود داره؟

مجرد: فعلا که تکذیب شده اگه فردا خود این تکذیبیه تکذیب نشه!

پدر: ولی ...

مجرد: ولی موضوع این نیست کلن

پدر: چیه پس؟ ببخشین منم دارم گیج ...

مجرد: ورودش تکذیب شده . فعلا. اصلش نه .

پدر: ولی شما گفتی مواد مخدر در ...

مجرد: گفته ن؛ من نگفتم!

پدر: آها.

مجرد: بله.

پدر: یعنی می تونه خیالم راحت باشه ، یا...

مجرد: خیال آدم که هیچ وقت نمی تونه کاملا راحت باشه. خودمو نمی گم ها... دارم از دید یه پدر اینو می گم. به خاطر شما.

پدر: لطف داری... ممنونم... ولی چی کار باید کرد؟ خب بله، احتیاط. پیشگیری. حذف خرید و استفاده از هرگونه دستمال معطر مرطوب. اصلن چه کاریه؟! می شه یه دستمال معمولی رو برداشت ،خیس کرد، بهش هم چند قطره عطر مالید.

مجرد: اصلن به درد کی می خوره؟ دستمال معطر مرطوب.

پدر: آره واقعن. دستمال معطر مرطوب! مرطوب معطر! اگه... اشکالی نداره ...یه نکته میون حرفاتون بود که...
مجرد: اشکال نداره . بگین.

پدر: گفتین خودمو نمی گم.اینکه آدم هیچ وقت نمی تونه خیالش راحت باشه.

مجرد: خب...

پدر: که به خاطر من اینو می گین.

مجرد: خب...

پدر: بله. از دید یه پدر.

مجرد: آها...منظورم این بوده بیشتر!به خاطر رفع کدورت.شاید. به هر حال...خب...

پدر: خب...

مجرد: و شاید ... چون من...پدر نیستم.

پدر: پس به خاطر این نبود که... که مثلا... اشاره ای... شاید ها!...این نکته که...من...حساسیت...یا زیادی...

مجرد: نه،نه، اصلن،نه!

پدر: گفتم نکنه...شاید...

مجرد: خب نه... می تونسته منظورم اینم باشه...که... تنها بودن... وقتی یه نفر...مثلا خودم...مسئولیتی...خب

در قبال بقیه... زن و بچه ... به عنوان یه پدر...طبیعی یه که آدم...اینجوری...بخشین...من...گیج شدم!

پدر: باز؟ دیگه چرا؟

مجرد: منظورم شما نیستی. خودمم. یعنی شما هم هستین...چه جوری بگم...

پدر: بگو. راحت باش.

مجرد: خب من نمی تونم چیزایی بگم که نگرانتون کنه... چون خودتون به قدر کافی، می دونین که، دربارہ ش حرف زدیم، یعنی به خودم این حقو.. نمی دم... یا نمی تونم بدم... ولی باز... چون بهتون حق می دم... که باشین... نگران بودن... نگرانی داشتن... به عنوان یک پدر، مسوولیت... و اگه بهتون این حقو می دم، واقعن، پس... نمی تونم چیزایی رو... که به خودم حق نمی دادم بهتون بگم، چون نگرانتون می کنه... نگم؛ بهتون!... اینه که... گیج...

پدر: پس اینه.

مجرد: آره. اینه.

پدر: یعنی... بازم... مطلبی... اون تو؟!...

مجرد: این تو... خب... نه... یا... آره... یعنی بی ربط هم نیست

پدر: باشه. مشکلی نیست. من اینجام؛ به خاطر پسرم. اون داره بازی شو... می کنه... یا دقیقن بگم... الان... اجازه بدین.. بذارین... آهان دور هم نشستن.. بله. رفته سراغ کوله پشتی ش و خوراکیهایش... احتمالن گشنه ش شده... و... خب... شما هم اینجایی. برای روزنامه خوندن.. و کمی هم اختلاط... هم صحبتی... چون اجباری که... مجرد: بله نیست.

پدر: پس می تونیم با خیال راحت.. آره، لااقل الان، با خیال راحت...

مجرد: باشه. خوبه. من

پدر: اجازه بدین... / از جیبش بسته ای آدامس در می آورد و تعارف می کند. خودش هم بر می دارد/

مجرد: ممنون.

پدر: خواهش.

مجرد: پس شما آب؟

پدر: نه تشکر.

مجرد: خب آب؟

پدر: خب...

مجرد: اشکالی...

پدر: روی آدامس؟...

مجرد: باشه

پدر: بعد

مجرد: باشه. آره. خب... داشتم فکر می کردم که... یکی از این آدمها... البته نمی دونم آمارش دقیقه... یا... بعدن

اصل خبر...

پدر: تکذیب؟

مجرد: ممکنه

پدر: آهان باشه...

مجرد: احتمال داره... یعنی می تونه میونِ همین پدر و مادرها که... یا بقیه...

پدر: مجردها!

مجرد: بله. کلن

پدر: بله. آدمها

مجرد: یکی هم باشه که... اینجوری باشه. یعنی طبق این آمار...

پدر: خب چی هست؟ آمار مربوط به چیه؟

مجرد: روان پریشی.

پدر: ...

مجرد: عصبی بودن

پدر: ...

مجرد: بیماری های روحی و روانی...

پدر: خب دقیق ترش؛ از اونتو بخوون

مجرد: کاهش آستانه ی تحمل آدمها، پرخاشگری..

پدر: خب از اونتو... اونجا، روزنامه...

مجرد: می خوونم. آمار ی که...

پدر: نوشته توی پارک؟

مجرد: آمار دادن. گفتم که... ممکنه مربوط باشه... گفتم فقط به فکر رسیدن... پارکهارو ننوشته.

پدر: ولی ، ترسناک گفتی!

مجرد: اشکالی... یعنی...

پدر: خب به عنوان...

مجرد: پدر؟

پدر: مسوولیت

مجرد: نگرانی

پدر: قبول ندار...

مجرد: خب گفتم که... حق می دم... همون اولش... به شما یعنی... و به خودم... نمی دم... که... یعنی هم بخوام

نگران... هم.. ولی شما

پدر: آره آره / تندتر آدامس می جود / خودم خواستم.

مجرد: گفتین...اختلاط...

پدر: هم صحبتی ...آره. ادامه. لطفن!

مجرد: مطمئن؟

پدر: مطمئن راحت...خیال!...

مجرد: آمار؟ یا...

پدر: یا؟ آمار یا...چیزای دیگه؟...چیزای دیگه...

مجرد: فکری که...

پدر: باشه...هر دوش هر دوش ...

مجرد: اینجا نوشته که سی و سه و ممیز سی و سه درصد مردم...

پدر: مرد؟ زن؟ سی و سه درصد...

مجرد: و ممیز

پدر: ممیز سی و سه درصد...پدرها؟ مادرها؟ مجرد...

مجرد: آدمها

پدر: آدمها...همه، درواقع...خب...

مجرد: مبتلا هستن.

پدر: مبتلا! یا امکانش...یعنی احتمال اینکه...

مجرد: نه. مبتلا.

پدر: یا در معرض ...

مجرد: نه. مبتلا. دارن. شده ن.

پدر: شدن؟ چی شدن؟ شدن چی؟

مجرد: دچار!

پدر: بیماری؟

مجرد: روحی روانی

پدر: آسیب؟... / سر می کند توی روزنامه /

مجرد: کم تحملی

پدر: بی طاقتی

مجرد: عصبیت

پدر: پرخاشگری

مجرد: روان پریشی

پدر: سی و سه درصد

مجرد: و ممیز سی و سه

پدر: یعنی...

مجرد: یک سوم. تقریباً

پدر: یعنی...

مجرد: از هر سه نفر... تقریباً...

پدر: خب!

مجرد: یک نفر.

پدر: از هر... سه نفر... یک...

مجرد: طبق این آمار... اگه تکذیب

پدر: ... ما که... خب... نه... جای نگرانی... نه ، نه... زیادی حساسیت... ای بابا!... از هر سه ... ما... خب... ای بابا....

نه... چرا فکر کردی که خیال من.... ناراحت... یا نگران... نه.... تازه شم... آره. جز ماجرای تکذیب. اصلن . جز

اون... می دونی!؟

مجرد: ؟

پدر: ما. خودمون. دونفریم.

مجرد: ها؟

پدر: سه نفر نیستیم . که یک نفر...

مجرد: یعنی..

پدر: خب یک نفر، از هر سه نفر...

مجرد: نه، یعنی... می خوام بگم... شما... یه لحظه... فکر کردین... که... که...

پدر: ... نه .. نه اصلن... نه... کلا... یا حتی!

مجرد: باشه... حالا که!... خب ما خودمون، من و شما... چون دو نفر... ولی ... شما که... اگه سه نفر...

پدر: یعنی که چی؟ شما؟ یعنی ما ، اگه سه نفر؟! یعنی...

مجرد: احتمالش... فقط... بهر حال...

پدر: یکی از ما! ما سه نفر! من و...

مجرد: نه ، کلن.

پدر: نه من... کلن... قبول.. نه ندارم... خب....

مجرد: آماری که...

پدر: خب ایراد

مجرد: اشکالی

پدر: داره . آره داره. اشکال.

مجرد: سی و سه و سی و سه درصد؟

پدر: یک سوم. اون از هر سه نفر یک نفر.

مجرد: تقریبین.

پدر: همون تقریبین.

مجرد: می تونه بیشتر یا کمتر

پدر: الان می گم....اجازه بده. حتی خودمو مثال ...خب فقط اختلاط

مجرد: هم صحبتی

پدر: بله. خانواده ی ما. ما سه نفریم. من و زن و بچه م. بر فرض اون آمار، یک سوم، یکی از ما سه نفر، مبتلا.

حتی بذار...بگم، اون یه نفر، من. یعنی من،

مجرد: پدر!

پدر: فرقی نداره. من. یه آدم.

مجرد: خب

پدر: من، اون یه نفر از سه نفرم که...مبتلا...روان پریشی...پر خاشگری

مجرد: عصبیت

پدر: دیوانه!

مجرد: ها؟!

پدر: اصلن دیوانه.

مجرد: نه، این بیماری...

پدر: فرض. باشه ، بیمار . خب

مجرد: باشه

پدر: من اون یه نفر مبتلای بیمار روحی روانی از هر سه نفر ، الان اینجام، من و شما ، که دو نفریم ، و یک

سوم یا همون سی و سه ممیز سی و سه درصد از ما دو نفر، نمی شه یک نفر کامل، می شه...تقریباً...نصف

یا کمی بیشتر و کمتر یکی از ما دو نفر

مجرد: شما!

پدر: ها؟

مجرد: شما خب. طبق مثالتون. فرض. شما یکی از اون سه نفر...

پدر: بله باشه من. اونجا، یک نفر کامل ، از اون سه نفر، از خانواده ی سه نفری ما، من و زن و بچه م، من، کاملا یک نفر ، دیوانه و خل و چل، اینجام؛ حالا، در حالیکه طبق همون آمار، الآن ، فقط نصفم، تقریبا، فقط نصف من، دیوانه س

مجرد: بیمار

پدر: هرچی! نصفم. نه کامل. نصفم.

مجرد: خب

پدر: خب دیگه. حالا شما بگو، من ، بالاخره، کاملا بیمار، یا نصفم؟... اون فرضیه غلطه. اون آمار. خیلی زود هم تکذیب می شه.

مجرد:.....

پدر: قبول ندارین؟

مجرد: ولی این...این آمار...در مورد...جمعیت...در مورد...کلا...از هر یه نفر جمعیت...نه از هر...هر خانواده ی سه نفری...یا مثلا من و شما....

پدر: خب

مجرد: همین

پدر: فقط؟

مجرد: و...

پدر: و ؟

مجرد: و...فکرم..

پدر: فکرت

مجرد: اشکالی

پدر: نه

مجرد: ؟

پدر: خب نه

مجرد: نگران...

پدر: اصلن...

مجرد: باشه

پدر: خب؟

مجرد: اینجا..

پدر: ادامه!

مجرد: میون ...

پدر: ای بابا

مجرد: یعنی؟

پدر: نه، تا این حد..

مجرد: ولی ...می شه

پدر: آره. اون که، آره

مجرد: پس

پدر: من...من قرار نیست...

مجرد: ...چی؟

پدر: تا این حد... اِ

مجرد: نگران؟

پدر: حساس . اِ

مجرد: آها

پدر: قبول ن اِ...

مجرد: چرا خب چرا

پدر: اِ ..ممنون

مجرد: خواهش . از؟

پدر: مطلب. اِ...

مجرد: آب؟

پدر: اِ ها؟ اِ...

مجرد: سکسکه

پدر: ممنون

مجرد:....

پدر: اِ

مجرد: شاید بیشتر

پدر: نشنیده اِ بودم اِ آب...

مجرد: شاید کم... یه قلب...

پدر: واسه اِ سک اِ سکه

مجرد: باشه

پدر:....

مجرد: پخ !!

پدر: هه....

مجرد:....

پدر:....

مجرد: خ...ب

پدر:....

مجرد: حرف

پدر:....

مجرد: بزن!...شاید خوب...می گن ترس...

پدر: بله! / مکث و بعد یکسره / خب ترجیح می دادم بطری آبو سر بکشم عوض اینکه اینجوری بترسم. /
مکث / ولی ممنون.

مجرد: مهم نتیجه ی کاره . اما آب؛ بفرمایین پس

پدر: تشکر... راستش آب کم می خورم تا استسقاء نگیرم چون هروخ نگران می شم تشنه م می شه دهن و
گلووم خشک می شه باید آب نخورم تا استسقاءم برنگرده... اینه که آدامس...

مجرد: چه جالب!

پدر: واقعن؟

مجرد: نه ! خب..نمی دونم

پدر: حرف شمام جالب بود

مجرد:؟

پدر: در مورد نتیجه ی کار...ترسیدن... و نتیجه ی خوب

مجرد: آها

پدر: دو ساعته که داری اینکارو می کنی...با من...همه ش می ترسونی

مجرد: نه من فقط

پدر: بی گلایه می گم. می گم جالبه

مجرد: جدی؟

پدر: قبول نداری؟

مجرد: جالبیش؟

پدر: نه

مجرد: ترسوندن؟

پدر: نه... نه

مجرد: که بی گلایه...

پدر: نه نه... همینجوری همینجوری... ولش کن...

مجرد: باشه

پدر: آدامس؟ قبلی دیگه...

مجرد: یکی. آب؟!

پدر: رو آدامس؟

مجرد: اشکالی

پدر: نمی چسبه

مجرد: داره؟

پدر: قبول

مجرد: آها

پدر: ندارین؟

مجرد: باشه!

پدر: کم کم هم وقت رفتن

مجرد: چیزی نداشتم تعارف... جز... آب... تخمه ای..

پدر: هنوز که نه . فعلم نشستن دور هم . بعدش که پاشن برای بازی ، با شکم پر ، ...خودش زده می شه...می

یاد می گه بریم

مجرد: چیزی!

پدر: ها؟

مجرد: هله هوله. فقط آب.

پدر: مهم نیست . ای بابا! زیادم میلی ندارم. به چیزی. یه کم حالت... سرگیجه... شاید...

مجرد: مال گرماس.

پدر: یه کم فشار...

مجرد: خون؟

پدر: استرس

مجرد: خب... پس... آب...

پدر: نه ... چرا اصرار

مجرد: هیچی... اصلن...

پدر: من چیزیم نیست

مجرد: آره نگران شدم چیزی!

پدر: می دونی منم یه فکری...

مجرد: راجع به...

پدر: آره دیگه... همین مسائل

مجرد: مطالب؟

پدر: آره

مجرد: خطرات؟

پدر: هوووم م م

مجرد: هشدارها

پدر: کلا. دونستن.

مجرد: خووندن؟

پدر: شنیدن. فهمیدن... چی رو عوض... چی عوض...

مجرد: چی رو خب باید...

پدر: فاصله ی لبه ی اون، سرسره ی لعنتی ، با کفه ی اون، الاکلنگ لعنتی؛ دو ، متره!

مجرد: ..یا اون، دستمال ، معطر ، مرطوب!

پدر: ربطی نداشت. نه چه ربطی به ...

مجرد: نداشت؟

پدر: به چیش...

مجرد: مثلن

پدر: خب؟

مجرد:...معطر، بودنش! نبودنش! اصلش اصلن! یا مخدرش...

پدر: بحث من... یعنی حرفم... فکرم یعنی؛ خب شایدم!

مجرد: تازه اگه مطلبش جای دیگه ، جز روزنامه ، مثلا تلویزیون...

پدر: این که دیگه خیلی بی ربط شد. واقعن بی ربط تر شد... قبول...

مجرد: همینجوری به فکرم... اشکا

پدر: خب باشه... اختلاط

مجرد: داریم

پدر: هم صحبتی

مجرد: می کنیم.

پدر: وقت می کشیم.

مجرد: اون جوری، ...اونوخ،....میلیونها نفر...

پدر: آره؛ نگران می شن؟

مجرد: و بعدش، مثلن فرداش، تکذیب

پدر: این وسط...

مجرد: کی می دونه بعدش چند میلیون از اون میلیونها نفر، فرداش،...؟

پدر: نمی شنون. نمی بینن. نمی فهمن.

مجرد: تکذیبیه رو.

پدر: و به نگرانشون ادامه...

مجرد: از اون بدتر...

پدر: استرس؟

مجرد: این که آره، ولی، صاحب کارخونه...بیچاره...

پدر: کی؟!؟

مجرد: ورشکست می شه.

پدر: چی؟!؟

مجرد: کارخونه دیگه. صاحب کارخونه.

پدر: کدوم کارخونه؟

مجرد: همون کارخونه ی تولید دستمال معطر مرطوب.

پدر: مگه هست؟

مجرد: چی؟

پدر: تولید می شه؟

مجرد: ...چی تولید...

پدر: دستمال

مجرد: خب...

پدر: معطر

مجرد: مرطوب

پدر: اگه قرار باشه کسی ورشکست بشه، پس یه چیزی تولید می کرده می ساخته می داده بیرون که چون اون چند میلیون نفر دیگه نمی خرن اون چیزو ورشکست می شه. صاحب کارخونه. کارخونه ی تولید ...

مجرد: دستمال... معط... مرط... بله!

پدر: پس هست.

مجرد: نمی دونم.

پدر: نیست؟

مجرد: احتمال...

پدر: این چیزارو می شه به شوخی گرفت؟ نه، می شه واقعن؟ اگه یه لحظه... جای من... بتونی...

مجرد: یه پدر

پدر: خودتو

مجرد: مجرد

پدر: قرار...

مجرد: بدم... آب؟!

پدر: آب چیه آقا؟! ..

مجرد: ولی نگرانی نداره ، که، چون، نمی خرین ، راحت، یا همون که خودتون یه کم آب رو دستمال، یا اصلن قیدشو

پدر: خب این که کلا بله چون اصلن من نمی خرم چیزی یعنی چون با من نیست خرید مسوولیت خرید

مجرد: مسوولیت خرید؟

پدر: من نیستم، مسوول خرید

مجرد: مسوول خرید؟

پدر: خب این... یک چیز... تقسیم شده س ... مسائل ببخشید داخلی ... خصوصی یعنی یه مقدار

مجرد: پس شما نمی خرین

پدر: بله من نمی خرم

مجرد: شما بله

پدر: من بله نه یعنی من نه نمی خرم

مجرد: همسرتون پس ، ببخشید داخلی نباید دخالت خصوصی ، می خرن

پدر: می خرن بله

مجرد: دستمال؟

پدر: ای وای

مجرد: آب

پدر: / گوشی موبایلش را در می آورد. شماره ای می گیرد. /..

الو!...بین...نه چیزی...خوبه! می گم خوبه. گوش کن... ای بابا...کجایی؟ این صداها...بازپرسی نمی کنم می گم...خب لابد ربط داره که.... چه فروشگاههای؟ چه وقت فروشگاه رفتن...چیزی...نه...چی خریدی؟ می گم خوبه. داره بازی، صبر کن... دور همین...با بچه ها. چی خریدی...نه کاری ندارم چی خریدی،...می گم یعنی چی خریدی... چه ربطی... پول تو و من... من دنبال عابر بانک گشتم؟ من؟ نبوده؟...این حرفا... تو کیفمه، همراه مه... نخیر نگشتم دارم می گم یعنی چرا بگردم وقتی هست...اجازه می دی؟ ... بین..گوش کن... نمی داری که...من زنگ نزدم که...خوبه. می گم خوبه. گفتم خوبه. چه ربطی...تو که جاشو بلدی. کی گفتم برنداری، در حالیکه...خودت... در حالیکه...قرار... خرید با تو...دخل و خرج... رمزشم خودت می دونی تو گوشی...ولی خودت خواستی دم دست ... نباشه...خودت ولی...اینارو ول کن...می تونستی ببری...اینارو ول... برمی داشتی خب... چون...اینارو ول ... چرا بیای؟...چیزیش نشده...تو...تو فقط...تو فقط نخر... هر چی...هرچی دلت خواست...فقط...باشه...پول خودته... اصلن مال منم...مال ... گوش بده تو...یه لحظه...یه لحظه هیچی.... حواسم بهش بوده ...هست...خوراکیشم خورده...خودش خورده، نداده..نگرفتن ازش..کی گفته؟ به زور نبوده خودش.. بی عرضه بار...ول می کنی؟ ول می کنی؟ با تو ام.هیس خب! باشه بعدن...بعدن...بین...اونجا...فروشگاه...بیرونی؟ نخیریدی که؟! خب چیز...دستمال...نه دستمال کاغذی...نه...دستمال توال...نه...جدید...نمی داری که...خطرناک...مخدر... پارک نه...اینجا نه...اونجا، فروشگاه... ایه و ایه خب!...من فحش ندادم...من فحش...می دم ها؟! اصلن بدم انگار... الو... الو... هستی؟... رفتی؟...قهری؟ داری گوش می دی لااقل! خب پس بین...عزیزم نخیریدی که، اگه هم خریدی برو پس بده. اسمش اینه، یعنی اصطلاحش، شاید، بهش اینجوری می گن، دستمال معطر مرطوب، یا مرطوب معطر؛ دقت کردی؟ مخدر توشه. مواد مخدر. شنیدی؟ خب پس شنیدی دیگه. قطع کنم؟...چی؟ الو چی؟ می خری؟ می ری بخری؟ الو... الو... قطع کرد!

/ دوباره می گیرد...و دوباره.... /

دیوانه.... چرا خط....

مجرد: خب...

پدر: یعنی چی...

مجرد: یه کم...

پدر: می رم می خرم!....

مجرد: به خودتون...

پدر: خاموشه.

مجرد: مسلط

پدر: خاموش کرد

مجرد: باشین.

پدر: چی؟

مجرد: یعنی می گم آرامش

پدر: شنیدم چی

مجرد: خودتونو حفظ

پدر: گفتی آقا

مجرد: اشکالی

پدر: برو بابا تو هم!

مجرد: عصبانی

پدر: بله که عصبانی... ولی نه از اونجور که...

مجرد: ولی

پدر: ربطی نداره ، به اونجور...

مجرد: مطالب

پدر: خب که چی؟ آدم عصبانی هم می شه . بله که گاهی ...اصلن ربطی به آمار ...ول کن آقا!

مجرد: من که...

پدر: خیال کردی چی اصلن؟ می شینی اونجا و هی سرتو می کنی تو اون روزنامه مطلب به خورد بقیه می دی از رو بیکاری مجردی، یه مردو...یه پدرو... خیال کردی می تونی ...می تونی مسخره...یا تاسف...این زندگی...خونواده داری، عیال واری، زن و بچه... کشیدن بارش..مسوولیت ، آره؛سنگین، حساس ...این شجاعت...مردونگی ...اسمش ایناس؛نه که ...مثل ... ترسوها...آدمایی...آدمی که... از زیرش شونه خالی...همینه دیگه! اونوخ در بیای بگی ..به من...یا خیال کنی...درباره ی من...انگار چی؟...چیزی که نیست...دعوا کردیم؟ جر و بحث؟ آره. پیش میاد. من و زنم. توی خونواده. پیش می یاد. شما چون... نمی دونی دیگه..می گن نمک ...خب قدیمی یا، حالا هرچی، بدفهمی ، سوء تفاهم ، سوء تفاهمات کوچیک میون دونفر، تو یه زندگی مشترک...که پیش می یاد و رفع می شه، خیلی...خیلی هم طبیعی...ربطی...ربطی هم ...به چیزی...به هیچی... روزنامه ، مطلب...هشدار...اون مخاطرات...اون آمار...آمار زهرماری...بله ، کوفتی ، لعنتی ، زهرماری. شنیدی چی گفتم؟ فحش دادم! می شه آروم...در کمال آرامش، بی عصبی...یا پرخاش...داد. فحش. به همین آسونی. و...خالی شد...خودتو...خودشو آدم.... ادامه داد...بله، ادامه داد. به...به... زندگی ... خانواده ... به ... به اون جمع سه نفری...سه نفری مون...

مجرد: بله.

پدر: بله.

مجرد: بله. پس...

پدر: ها؟

مجرد: می شه.

پدر: خب...

مجرد: باشه!...پس...

پدر: چی؟

مجرد: داد.

پدر:....

مجرد: فحش!

پدر: آره... خب... ولی ... نه فحش... تقریب...

مجرد: کنایه . طعنه.

پدر: منظورم...

مجرد: تحقیر کردن...

پدر: نه ربطی... من داشتم از...

مجرد: چند بار!

پدر: ما خب ...

مجرد: به رخ کشیدن...

پدر: اختلاط...

مجرد: نه.

پدر: یعنی... بهت... واقع

مجرد: برخورد.

پدر: ولی... نه... نه دیگه تا ... تا این حد... نمی خواستم... باور... یعنی دلخور...

مجرد: شدم .

پدر: نه!

مجرد: هستم!

پدر: ولی... خب من.. تا حدی... حق ...

مجرد: اصلن.

پدر: به عنوان یه...

مجرد: برو بابا!

پدر: پدر!

مجرد: برو بابا!

پدر: چی؟

مجرد: گفتم ، برو، بابا !

پدر: خب...

مجرد: اشکالی داره؟

پدر: یه مقدار... قبول ندارین؟

مجرد: اصلن.

پدر: چرا؟

مجرد: چون...

پدر:....

مجرد: جنبه شو...

پدر: ...

مجرد: ندا...رین

پدر: ندا...

مجرد: رین

پدر: رم؟

مجرد: خب نداری دیگه .

پدر: جنبه!

مجرد: تازه من خیلی ام ملاحظه تونو...

پدر: چه ربطی به...آخه چه ربطی به

مجرد: مسوول خرید!هه!

پدر:چی؟

مجرد: مسوولیت خرید! هه! یه دستمال یعنی حتی ! پولش

پدر: اصلن بحثِ

مجرد:شاید یه بستنی

پدر: این حرفا نیست تجربه ی

مجرد: هه!

پدر: مشترک زندگی ... اصلن چی می دونی وقتی ...

مجرد: باشه اصلن به

پدر: علاقه زنا

مجرد: ربطی

پدر: به خرید

مجرد: به من

پدر: اونم

مجرد: نداره

پدر: داره ، به شما

مجرد: علاقه به

پدر: هم مربوط

مجرد: خرید

پدر: می شه چون ، خب به خرید علاقه پس کی،

مجرد: حرفا قاطی

پدر: چون حرفشو پیش

مجرد: شد

پدر: یا کنایه ، می ذاری من

مجرد: علاقه ای به زنا

پدر: حرفمو تموم

مجرد: حرف زنارو

پدر: کنم؟

مجرد: دیگه قبول

پدر: می ذا

مجرد: به خاطر

پدر: ری؟

مجرد: پول

پدر: می

مجرد: کار

پدر: ذا

مجرد: رفت

پدر: ری

مجرد: با

پدر: دا

مجرد: یکی

پدر: رم

مجرد: زن

پدر: حر

مجرد: یکی

پدر: ف

مجرد: به سن و

پدر: می

مجرد: سال

پدر: زنم

مجرد: شما

مجرد: زنت؟

پدر: من؟

پدر: زنم؟

مجرد: اون

پدر: کی؟

مجرد: ها؟

پدر: چی می گی اصلن معلوم

مجرد: داشتم از خودم اصلن چرا شما زود به خودتون

پدر: نگرفتم اما شما نمی ذاری حرفممو تموم یا اصلن حرف

مجرد: خب بفرمایید

پدر: گرچه خصوصی

مجرد: بله داخلی ، آب؟

پدر: بله ، نه ، گاهی ... می ذاری؟ لطفن!

پدر: گاهی باید کمک کرد کاری یعنی که طرف بزرگ یعنی زودتر بزرگ یا بزرگتر بخصوص اگه فاصله ی سنی تا... شما گفتی طرفت چون... بگذریم تا احساس ... یا طرفش به سن و سال من ... با مشارکت دادن ... گفتی رفت با... در واقع باسپردن بخشی از امور... زن یکی گفتی مثل من ... پر کرد...اون فاصله رو . ولی نخیر اصلن فاصله ای یا مشکلی تا حالا که نگرانِ یا که شما بخوای ملاحظه ... یا اصلا مگه من حرفی که شما اینو بهونه تا به آمارات ادامه درحالی که از رو حسادت ...ضمنی حتی،

مجرد: حسادت؟ به

پدر: خب می شه این باشه رابطه تون چون

مجرد: مسوولیت خرید

پدر: به هم خورده

مجرد: بخشی از امور سپردن

پدر: به جایی نرسیده

مجرد: پر کردن

پدر: ولت کرده

مجرد: فاصله ی مشارکت

پدر: قالت گذاشته

مجرد: مشارکت فاصله ی بخشی از سپردن پر کردن امور

پدر: حسود بدبخت حسود

مجرد: نگران ترسو بیچاره

پدر: مجرد عذب

مجرد: متاهل لَ له

پدر: جوان ناکام

مجرد: در استانه جدایی

پدر: هیچم

مجرد: امکانش که هست

پدر: چه ربطی خب هر چیزی امکانش

مجرد: امکان چیزها چیزهای ممکن برای شما

پدر: برای همه

مجرد: شما بیشتر

پدر: چرا چون

مجرد: مثلن آمار افزایش طلاق

پدر: آمار باز آما.. مگه تو درس آمار ...چی؟!

مجرد: بطور میانگین ، کشته شدن با چاقو، قتل ، روزی سه نفر

پدر: نه، اون افزایش که...

مجرد: مرگ و میر در اثر تصادف . آلودگی هوا .

پدر: نه اینا که ربطی... اون آمار افزایش ...

مجرد: بی ربط هم نیست . توی همین پارک . یکی از اون سه قتل ؛ با چاقو! یا حین عبور از عرض خیابون

پدر: دست بردار!

مجرد: با بچه ، وقتی از پارک

پدر: آهان داری تلافی

مجرد: نه

پدر: دقّ دلی

مجرد: اصلن، نه

پدر: پس اون افزایش

مجرد: حالا چرا فقط -

پدر: آمار افزایش

مجرد: گیر دادی به -

پدر: طلاق

مجرد: طلاق

پدر: پس چرا اگه

مجرد:....

پدر: اگه منظوری... یا...

مجرد:....

پدر: چرا نصفه ی...

مجرد: ...؟

پدر: اولشو... اصل خبر... کامل...

مجرد: ها؟

پدر: بله!

مجرد: خب چی؟

پدر: آمار کاهش ازدواج و... بعدش اونه. اولش کاهش ! یعنی...

مجرد: خب نیازی به...

پدر: یعنی وضعیت ...

مجرد: چون ربطی به...

پدر: شما!

مجرد: شما!

پدر: داشت

مجرد: نداشت!

پدر: نداشت؟

مجرد: برو بابا هی این خانواده داشتشو زن و بچه رو به رخ می کشه ، انگار شاخ فیل شکونده که من که مجردم نشکوندم، چون که مثل خودش تو چهل سالگی که رفته زن گرفته ، حالا هی با هرچی ، آب تو دلم تکون نمی خوره، مثل آدمای... مثل ... چی بگم... پیام فاصله ی سرسره تا الاکلنگو... یا از یه دستمال معطر...اونوخ اسمش مسوولیت ...شجاعت...شونه خالی نکردن... واسه دلخوشکنک ... لابد باید جایزه هم بهت ... در حالی که ... وقتی تضمینی ...هیچ... مثلن آمارای دیگه ، افزایش اجاره مسکن... بیکاری... حالا من که بی خیال بی گذار به آب نردم...باید هی طعنه... سرکوفت... چون بیکار... چون نمی شه... نشده... یعنی... خب حق... انگار که من خودم...واقعن نخوام... یعنی دلم نخواست تشکیل .. ای آقا.. بی خیال...

پدر: نه... ای بابا... نه...من فقط... واقعن منظوری... یعنی از ته دل...

مجرد: شما خب راحت خیالت کار تو داری چه خبر از یکی مٹ من که کلی دنبالش حتی تهش راضی به آبدارچی ولی چی طرف چون پارتی یه کارمند اونجا اونو

پدر: عجب!

مجرد: منی که فوق دیپلم

پدر: جدی؟

مجرد: خب معادلش

پدر: بازم لااقل ...

مجرد: خب ولی نامربوط

پدر: رشته ی؟... باشه امتیاز

مجرد: جامعه شناسی ، ول کردم

پدر: واقعن؟

مجرد: وسطش ، برای همین معادل

پدر: حیف!

مجرد: آره! حیف! فقط!

پدر: چی؟

مجرد: هیچی!

پدر: باشه

مجرد: نمی پرسى چرا؟

پدر: ها؟ آها خب چرا

مجرد: چى چرا؟

پدر: چرا ديگه مى پرسم چرا

مجرد: چرا چى؟

پدر: خودت خب...یعنی..

مجرد: دیدی حواست نیست اصلن گوش نمى دادى که من چى يا حرفام

پدر: نه گوش مى دادم ولى يه کم حواسم به يعنى پرت يه لحظه

مجرد: خودت حواست به خودت

پدر: خب نه آره يعنى اصلن ايرادى نداره که آدم اصلن بايد بخودش حواسش ولى نه که از عمد يا يا بى

محلى مثلن فکر کنى که از رو بى اعتنايى يا بى اهميت ندادن نه که بخواد قبول ندارى؟ بربخوره

مجرد: مطمئن شدم ديگه

پدر: آره

مجرد: يعنى بودم ولى بيشتر

پدر: ممنون

مجرد: از

پدر: ها؟

مجرد: يه چيز ديگه

پدر: غير از؟

مجرد: تا حالا ش يا

پدر: نه از من از؟...

مجرد: کلن

پدر: يعنى...

مجرد: هر کى همه

پدر: چی...

مجرد: خودت خودم ،خودش آدم، کلا

پدر: ...بین ...خب ...ما اینهمه با هم...الآن که وقت رفتن...درست نیست با دلخوری.. یعنی...باشه؟...خب

منم به دل...باشه؟.. خودتم عوضش خیلی حرف... به من...باشه؟

مجرد: خب...

پدر: باشه دیگه . بگو دیگه.

مجرد: چی خب -

پدر: همون

مجرد: بگم...

پدر: مثلن...

مجرد: باشه!؟

پدر: یا چیزو... اِش... اصطلاحات! اشکال داره! اشکالی داره؟ اشکالی داره؟... تو هم می خوای بگو. مالِ منو

بگو. قبول ندارین! قبول ندارین؟ اشکالی داره؟ قبول ندارین؟

مجرد: آب؟

پدر: آب؟!

مجرد: آب. اشکالی داره؟

پدر: نه. نه خب. باشه . کمی . به نشونه ی ... رفع دلخوری...

مجرد: آخه انگار...

پدر: کمی سرگیجه ...

مجرد: کمی؟

پدر: به سلامتی!

مجرد: نوش!

پدر: خودت

مجرد: قبلن

پدر: من دهن

مجرد: منم ، نزدَم

پدر: اگه نشه همزمان...

مجرد: خب بعدا

پدر: پس بعد از من

مجرد: بفرمایین

پدر: ... حالا...

مجرد:

پدر: ... خودت...

مجرد: حالتون...

پدر: به سلامتی؟!

مجرد: دیگه سرگیجه...

پدر: کمی... سردی

مجرد: کمی؟

پدر: کړختی...

مجرد: کمی؟... پس آب!

پدر: نه

مجرد: همین تازگی هام یه بچه رو برق گرفته . تو پارک.

پدر: برق؟ پارک؟

مجرد: همین میله های چراغ برق... یه پسر بچه!

پدر: آب!

مجرد: یکی هم زیر تاب مونده بوده . همین تابای پارکای محله ای . مجبور شده ن آتیش نشانی خبر کنن

درش بیارن .

پدر: آتیش

مجرد: آب؟

پدر: بله!

مجرد: تازه ۶۰ به ۴۰ هم هست!

پدر: ها؟

مجرد: می گم یعنی گفتن شصت به چهل!

پدر: خب چی؟

مجرد: این... شرمنده ها... چیز دیگه.... تجاوز.... بذار اصطلاح محترمانه شو.... آره ، تعرضاتِ ... جنسی

پدر: آقا خواهش می کنم .. دیگه اینو بی خیال ... مارو گرفتی نکنه ... آخه ... این یکی...دیگه... یا نکته ش

اون شصت به چهل

مجرد: دقیقن! شصت درصداش مربوط به اقایونه... یعنی مذکر بهرحال

پدر: خب اینکه طبیعی... تازه عجیبش اون یکی... یعنی واقعن چهل درصدش رو خانوما... مگه اونام تجاوز مجرد: به اقایون ، به جنس مذکر... می شه! ... شصت درصدش... تعرضات.. تجاوز...

پدر: نه؟! ا

مجرد: آب ! که بیشترشون هم.... هیچی، تازه... نه ،هیچی

پدر: ا خب چی؟ ا

مجرد: زیر پونزده سال.... آب!

پدر: زیر... ا

مجرد: پسر!

پدر: ا آب!

مجرد: بهشون...

پدر: ا

مجرد: آب؟

پدر: اینارو همه ا تو ... / بی هوا و حواس و منظور دست و نگاه می برد سمت روزنامه /

مال ا امروزه؟ ا اسمش ... / جوان گوشه بالای روزنامه را خم می کند و در عین حال عقب می برد /

مجرد: نه خب همه ش که این تو یا حتمن مال امروز...

پدر: پس چرا داری ... منظور از...

مجرد: مثلن چند روز پیش، آمار تماسای اورژانس اجتماعی افزایش ،

پدر: واسه... چی... باهام ...

مجرد: مال کودک آزاری ،...

پدر: این... کارو

مجرد: نه فقط هم نامادری یا ناپدری ،

پدر: می کنی؟... مگه...

مجرد: یا که خیال کنی فقط تو خونه

پدر: دشمنی یی ... چیزی...

مجرد: بیرون، خیابون، مدرسه حتی...

پدر: پارک!

مجرد: خب پارک هم

پدر: منتظر بودم اول پارکو

مجرد: ولی من نگفتم ، شما خودت

پدر: می گفتیش ولی

مجرد: خب که چی شاید

پدر: کی تموم می شن؟ بعدش می خوای چی کار ... اگه مشکلی باهام

مجرد: من چرا باهات مشکلی فکر کردی

پدر: اون شرکته که استخدام یا کارمنده که پارتی

مجرد: یعنی فکر کردی

پدر: یا شاید نکنه کلا با کارمندا یا

مجرد: من فقط آمار بهت

پدر: یا پدرا منظورم

مجرد: یا چیزایی که اعلام

پدر: مردای متاهل

مجرد: برو بابا

پدر: مثلن مثل من طرف سنش بالاتر یا نکنه... نه نه

مجرد: مسخره!

پدر: زنم که مثل ...ها؟!

مجرد: گیر نده به

پدر: طرفت که

مجرد: گیر گفتم

پدر: با شاغلا کلن...

مجرد: ادای روانشناسا رو واسه م

پدر: نه من کی

/ مکث و سکوت . خیره به هم مانده اند ... /

پدر: می خوای...چی... از من...

مجرد: اعلام کرده بودن که ایدز درصداش الان یادم نیست توی بچه ها یعنی میون مبتلایان چند درصداش

مال بچه ها نه امثال بچه ی شما بچه های کار -چیز کودکان کار آره اصطلاحش مثلن همین پسر درازه یا

اون چندتا که سر چهارراه ها الان یا گاهی میان پارک قسمت بازی ها.....

/ پدر فاصله می گیرد تا لبه ی نیمکت ... /

حالت خوبه؟ آب بدم؟ / همزمان که کمی پیش می رود و بطری آب را سمتش دراز می کند / چته خوبی؟

پدر: هه ه ...

مجرد: نترس! آبه که؛ بطری!

پدر: استسقاءش می گیره آدم!

/ گوشه پدر زنگ می خورد... کمی طول می کشد و جوان عقب می کشد... پدر کم رمق گوشه را از جیبش در می آورد و... /

پدر: ...الو... چی؟... کی؟ ... / با نگرانی به روبرو و اطراف چشم می اندازد . حال بلند شدن ندارد /
باشه... می یام ...

مجرد: دیگه نداری؛ سکسکه. بند اومد پس!

پدر: می رم!

مجرد: الان باید؟...

پدر: ...

مجرد: چیزی...

پدر: عجب!

مجرد: ها؟

پدر: خونه ن .

مجرد: ...؟

پدر: دوتا شون.

مجرد:....

پدر: اومده ... پارک... بچه رو... برده ... منم اصلن هیچ متوجه...

مجرد: یعنی واقع...

پدر: بود... خونه... صداشو...

مجرد: حالا...

پدر: حالم...

مجرد: ها؟

پدر: خوب نیست

مجرد: به خاطر...

پدر: ... کلن

مجرد: آ... کمی... آب...

پدر: نه همه شو که فقط من...دیگه خیلی...

مجرد: ولی انگار... بی اثر...

پدر: اثر؟ سکسکه م که

مجرد: خب بازم... برای پیشگیری... اشکالی

پدر: زیادی شم شاید ضرر... قبول

مجرد: ولی پیشگیری کم و زیاد نداره . تازه هرچی بیشتر... قبول

پدر: نخوام ، اشکالی

مجرد: ولی منظورم .. پیشگیری... از... هیچی... یعنی...

پدر: باز... بازم یعنی؟

مجرد: مثلن الان اگه یکهو بریزن تو پارک... یه دسته شون... آخه گروهی حمله می کنن...

پدر: حمله! گروهی! مگه گله ی گرگ .. یا ما گوسفند

مجرد: با زنجیر و گرز و قمه و

پدر: ای، بابا... اگه اینجور ، که شما، می گی باشه، که ، آدم باید، بست بشینه تو، خونه ش ، سیم خاردار ،

بکشه، دورش تفنگ ، بگیره ، دستش شبانه ، روز، نگهبانی ،

مجرد: مگه سیم خاردار نمی کشن الانه یا نرده نصب می کنن آژیر خطر و دزد گیر و دوربینای مدار بسته..

خب دیگه همون می شه... کی از آدم دفاع... مثلن الان ، اینجا، یا بعد، یه جا دیگه... بخصوص وقتی با پسر

کوچولوت

پدر: پسر... ا... اونکه

مجرد: اینهاش

پدر: ا... کو ؟ ا

مجرد: اسپری فلفل می گم. برای دفاع... ندارین ؟

پدر: ندارم ا

مجرد: می خوای؟

پدر: مگه خودت ا لازم ا

مجرد: آبو می گم ، برای سکسکه

پدر: ترس ، می یاره ، سکسکه ، یا ، می بره...

/ پدر بی رmq تر از آنی ست که بتواند بطری آب را نگه دارد یا حتی رد کند. مرد چند قلمپ آب به خوردش

می دهد... عضلات مرد متاهل شل و دستش می افتد.... /

مجرد: ... می شنوی؟... می بینی ؟... جناب قبول ندارین !

/ در همان حال جیبهایش را می گردد و کیف پول و گوشی موبایلش را برمی دارد...قبل از رفتن دستمالش را با ته مانده ی آب بطری خیس می کند و روی صورت پدر پهن می کند. روزنامه را هم توی دستها و روی پایش جا می گذارد..... /

اشکالی داره؟